

درس سیصد و هفتاد و نهم: صوت ۴۰۱

کلام مرحوم حکیم در باب طرق اضطرار در اطراف

علم اجمالی (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... شرط اضطرار را اقتران با علم اجمالی نمی دانند. مرحوم آقای حکیم در اینجا یک حاشیه ای دارند که یک مقداری را این جلسه و یک مقداری را جلسه بعدی عرض می کنیم به جهت اینکه کلام ایشان رأی و عقیده بسیاری از آقایان است، از این باب [مطرح می کنیم] نه اینکه روی مطالب ایشان نظری باشد. [بیان می کنیم] تا اینکه نقاط کلیدی این مبنا تا حدودی روشن شود.

تقسیمات مرحوم حکیم بر طرّو اضطرار در اطراف علم اجمالی

ایشان در حاشیه ای که در اینجا دارند - حالا لابد رفقا مطالعه کردند - طرّو اضطرار را تقسیم به اقسامی می کنند و می فرمایند که اضطرار یا در حال تحقق علم اجمالی و مقارن با علم اجمالی محقق است یا بعد از علم اجمالی و تنجّز تکلیف به اطراف علم اجمالی اضطرار طاری می شود و در هر کدام از این دو یا به امر معین یا به امر مخیر و مردد **بین الطرفين** یا **بین الأطراف** تعلق می گیرد و در هر کدام از این موارد یا آن اضطرار **إلى الأبد** باقی می ماند یا اینکه **إلى الأبد** باقی نمی ماند اما امدی بر او می گذرد که با وجود آن امد، عرفاً آن طرف از اضطرار از حکم به اضطرار خارج نمی شود و تعلق تکلیف به او در حین علم اجمالی بعید است چون امد، امد طولانی است مثل اینکه انسان به یک دار مغضوب اضطرار پیدا کند و این اضطرار ده سال طول بکشد یا اینکه اضطرار یک سال یا بیشتر از یک سال طول بکشد که از نظر عرفی تعلق تکلیف به ارتفاع اضطرار در حین علم اجمالی مستبعد است و از نظر عقلاً مستهجن است.^۱

یا اینکه فرض کنید این اضطرار از بین می رود یعنی با گذشت یک روز یا دو روز یا چند صباحی، این اضطرار منتفی می شود. برای هر کدام از این موارد ایشان یک توضیحی می دهند و آن مبانی خاص خودشان را در این مسئله که گویای مبانی بسیاری از افراد و حتی متأخرین در این قضیه هست بیان می کنند. در وهله اول در موردی است که اضطرار به امر معین تعلق گرفته است و امد آن هم بی انتها و بلاحد است و اصلاً حدی برای آن امد نیست.

من باب مثال شخصی مضطر به یک دار مغضوبی می شود که **مردد بین الدّارين** است ولی این دار، دار معین است و طبعاً یکی از اینها مغضوب است و آن غصبت **مردد بین الأمرين** است اما این مضطر به تصرف در یکی از این دو تا **إلى آخر العمر** می شود یا اینکه قطعه زمینی است یا ثوبی است که تا وقتی این ثوب بقاء

^۱ . حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۹۵.

دارد مضطر به او است حالا لِمَرَضٍ یا لِأَمْرٍ آخِر، مثال برای این قضیه زیاد است. در این صورت ایشان می‌فرمایند که **و لَا يَنْبَغِي التَّأْمُلُ فِي عَدَمِ تَعَلُّقِ التَّكْلِيفِ فِي الطَّرْفِ الْآخِرِ**. بر این اساس جهت مسئله این است یعنی مبنا بر این مسئله این است که هم‌زمان با علم اجمالی که علت و سبب برای تعلق تکلیف است، أحد الطرفین از تحت تکلیف و یکی از اینها **مَعْبَدًا إِلَى زَمَانِ الْوُجُودِ** خارج شده است؛ تا زمانی که بقاء دارد از تحت تکلیف خارج می‌شود. پس اضطرار به أحد معین تعلق گرفته است و این احد معین را از تحت تعلق علم و تنجّز حکم بیرون آورده است. کأنّ شارع این طور تصور کرده و این طور مسئله را مطرح کرده است که اقتحام و تناول این طرف معین بلاشکال است ولو اینکه با این قید محرم باشد. این اناء یا ثوب منتفی می‌شود، فرقی نمی‌کند که اناء منتفی به عنوان دواء منتفی شود یا اینکه ثوبی باشد ولی تا وقتی که بقاء دارد، این مکلف مبتلا است. شارع گفته است ولو اینکه این اناء خمر است **ولكن يَجِبُ التَّنَاضُلُ بَأَنَّهُ دَوَاءٌ**.

پس **مِنْ أَوَّلِ الْأُمُورِ** این طرف از تحت تعرض علم اجمالی خارج شد و بیرون آمد و وقتی که بیرون آمد، با خودش عنوان حرمت را بیرون آورد. طرف دیگر بر چه اساسی وجوب الاجتناب است؟! بر هیچ اساس، زیرا شارع در اینجا جواز تناول را با فرض خمریت تجویز کرده است یعنی حتی با فرض خمریت با تعبیر **يَجِبُ تَنَاوُلُ هَذَا أَوْ يَجُوزُ التَّنَاضُلُ وَ لَوْ كَانَ خَمْرًا** تجویز کرده است. خب اصلاً فرض کنید که این ماء خمر باشد و شارع بگوید که **هَذَا الْخَمْرُ يَجُوزُ التَّنَاضُلُ**، شما چه می‌گویید؟ علم اجمالی که بالاتر از علم تفصیلی نیست! اگر این خمر باشد و شارع آن را به عنوان دواء واجب کند، در اینجا چه می‌گوییم؟ می‌گوییم که این از تحت حرمت خارج شد، علم اجمالی که بالاتر از علم تفصیلی نیست.

شارع در طرف معین می‌گوید که **يَجُوزُ الْأَكْلُ** یا **يَجِبُ لَكَ التَّنَاضُلُ وَ لَوْ كَانَ أَنَّهُ خَمْرًا**، با این کیفیت پس **وَلَوْ كَانَ أَنَّهُ خَمْرًا** یکی از دو طرف را به‌طور کلی از تحت علم اجمالی بیرون آورد و دیگر موضوع برای خمریت باقی نمانده است. بله در عالم احتمال طرف دیگر **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** است و **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** هم **لا يَجِبُ الاجْتِنَابُ**، شبهه بدویه می‌شود.

لذا مرحوم آقای حکیم می‌فرمایند که اگر هم‌زمان و مقارن با علم اجمالی اضطرار حاصل بشود این اضطرار هم‌زمان و مقارن با علم اجمالی مانع می‌شود از اینکه علم اجمالی تحقق پیدا کند، اصلاً علم اجمالی نداریم. این طرف که **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** است و **يَجُوزُ الاقْتِحَامُ**، این طرف هم که اصلاً خود شارع از طرفین خارج کرد پس دیگر موضوعی برای حرمت در اینجا باقی نمی‌ماند. یک **إِنْ قُلْتَ وَ قُلْتِي** هست که خیلی بی‌ربط است و نمی‌دانم ایشان چرا این موضوع را مطرح کرده است اصلاً ربطی به موضوع ندارد!

إِنْ قُلْتَ ایشان این است که فرض کنید که شخصی بگوید که در اینجا موضوع محرز است و اگر ما شک در زوال موضوع کردیم، استصحاب علم اجمالی و تنجّز علم اجمالی و وجوب علم احتیاط در اینجا شامل

می‌شود. شک در زوال موضوع که آن موضوع برای ما همان خمریت باشد...، اگر شک در زوال کردیم آن وقت در این صورت در اینجا باید تا قبل از احراز زوال موضوع، احتیاط نسبت به طرف دیگر شامل مانحن فیه بشود. جواب این هم این است که موضوع در اینجا محرز نیست و آنچه که در اینجا محرز است عبارت است از همان تعلق اضطرار بر آن فرد معین، این در اینجا محرز است و وقتی که این قضیه محرز شد، از احراز نفس موضوع در ظرف شک جلوگیری می‌کند. وقتی که شارع گفت که این طرف از تحت علم اجمالی خارج است **يَجِبُ عَلَيْكَ التَّنَاولُ وَلَوْ كَانَ خَمْرًا**، وقتی که شارع با این تعبیر این موضوع را به طور کلی از مانحن فیه برداشت یعنی موضوع برای حرمت که خمریت است تعبداً و تنزیلاً از مانحن فیه منتفی شده است و وقتی که موضوع تعبداً و تنزیلاً منتفی شده است، حکم به احتیاط نسبت به طرف دیگر بر چه اساسی است؟! این **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** می‌شود.

بله! شارع نگفته است که من با رفع حکم از این، **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** را از طرف دیگر برداشتم، **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** در طرف دیگر به حال خود باقی است و شارع تنزیلاً و تعبداً حکم خمر که حرمت باشد را از این برمی‌دارد، این کار را انجام می‌دهد. می‌گوید که **يَجِبُ عَلَيْكَ أَوْ يَجُوزُ التَّنَاولُ وَلَوْ كَانَ خَمْرًا** مفادش همین است و اینکه می‌گوید که **لَوْ كَانَ خَمْرًا** اثبات خمریت بر طرف دیگر نمی‌کند بلکه طرف دیگر را بر **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** باقی می‌گذارد و ابقاء طرف دیگر در **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** است و **مُحْتَمَلُ الْخَمَرِيَّةِ** هم شک بدوی است. لذا مرحوم آقای حکیم می‌فرمایند که در اینجا شکی نیست بر اینکه اقتحام در طرف دیگر بلامانع است چون این طرف طرف معین است و طرّو اضطرار مقارن با علم اجمالی در این مانحن فیه عارض شده است لذا طرف دیگر شک در آن بدوی می‌شود، این یک صورت بود.

البته بهتر است راجع به این قضیه راجع به هر فرد و فرع و قسمی جداگانه صحبت کنیم. مسئله ایشان برگشتش به همان نظر مرحوم آخوند است یعنی در اینجا از نقطه نظر مبنا تفاوتی نمی‌کند زیرا مرحوم آخوند هم نظرشان همین بود. ایشان می‌فرمودند که در باب اضطرار حکم شارع به اقتحام در یک طرف، این حکم شارع منافی با تنجّز حکم شارع به حرمت در مقام انشاء است حالا نه در مقام انشاء، وقتی که در مقام تنجّز - در مقام انشاء را کاری نداریم - حکم به حرمت می‌خواهد منجّز بشود، در صورتی این تنجّز حاصل می‌شود که مانع و رادع نداشته باشد.

معنای استطاعت تعلیقیه

مثلاً در حکم وجوب حج، حکم وجوب حج در شهر حُرْم برای کسی که مستطیع است منجّز می‌شود اما این استطاعت، استطاعت تعلیقی است نه استطاعت فعلی. هنوز زمان حج نرسیده است از اول شهر حج تنجّز پیدا می‌کند، فعلیت آن چه موقع است؟ فعلیت آن وقتی است که حَمَلَه می‌خواهد تحقق پیدا کند؛ وقتی

که آن حَمَلات و رحله‌ها می‌خواهند بروند، از آن موقع فعلیت پیدا می‌کند اما حکم به وجوب برای مکلف مستطیع از اول شهر حج تنجّز پیدا می‌کند اما وجوب، وجوب تعلیقی است یعنی این تنجّز موجب فعلیت نمی‌شود و تا وقت خروج حملات در مرتبه تنجّز قبل از فعلیت باقی می‌ماند، حتی تا نزدیک وصول به آن اعمال هم در مرحله تنجّز باقی است.

لذا اگر در بین راه مریض شد و نتوانست ادامه بدهد باید برگردد و البته خب این طور نیست که ثمراتی نداشته باشد، ثمراتش این است که نمی‌تواند منافی با این وجوب را اتیان کند یعنی وقتی استطاعت برای این تنجّز پیدا کرد دیگر نمی‌تواند خودش را از استطاعت خارج کند و بیرون بیاورد. ولی این استطاعت، استطاعت تعلیقیه است و استطاعتی است که مزاحم با اهم نباشد اما اگر این استطاعت پیدا شد و بعد از اتمام شوال مانعی برای او پیدا شد و مادرش مریض شد و احتیاج به ممرضی پیدا کرد یا اینکه استطاعتش از بین رفت یا استطاعتش باقی است ولیکن خودش مریض شد یا امر اهمی در آنجا پیدا شد، این استطاعت از نقطه نظر فعلیت مصادم با حکم اهم دیگری می‌شود پس جلوی آن را می‌گیرد و این کشف می‌کند بر اینکه استطاعت **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** نبوده است چون معنا ندارد که استطاعت باشد بعد برداشته بشود، ما نمی‌دانیم و زمان باید سپری بشود و تدریجاً حاصل بشود تا اینکه ما به آن حکم استطاعت واقعی که به عبارت دیگر همان عنصر واقعی در قضایای ما است برسیم که آیا این استطاعت برای ما ضرورت داشته یا ضرورت نداشته و در مرحله امکان بوده است؟ یا می‌گوییم که اصلاً استطاعت بوده است و این خیلی هم چنین قلیل الجدوی است و خیلی نسبت به این قضیه کار نداریم. این استطاعت، استطاعت تعلیقیه می‌شود و حرمت خمر در مقام انشاء معارض با وجوب عمل علی طبق اضطرار نیست و حرمت خمر در مقام انشاء به جای خودش محفوظ است و **وَجُوبُ الْعَمَلِ عَلَى طَبَقِ الْأَضْطِرَارِ** هم به جای خودش محفوظ است. صحبت در مقام فعلیت است که وقتی این منجّز می‌شود آیا به فعلیت می‌رسد یا نمی‌رسد؟! **مَا الْمَانِعُ عَنِ الْفِعْلِيَّةِ؟ الْأَضْطِرَارُ**. اضطرار مانع از فعلیت این حکم به حرمت خمر می‌شود و وقتی که حرمت خمر آمد، الآن که این حرمت خمر در هنگام و مقارن علم اجمالی تعلق گرفته است که علم اجمالی موجب تنجّز این حکم است، در این هنگام تنجّز اضطرار جلوی فعلیت حرمت علم اجمالی را می‌گیرد. همین که اضطرار همراه با علم اجمالی باشد یا قبل از علم اجمالی انسان مضطر بشود، وقتی که علم اجمالی منجّز شد این علم اجمالی می‌خواهد به فعلیت برسد - حالا اختلاف در این است که فعلیت مقدم است یا تنجّز مقدم است؟ به آن کار نداریم، یا اینکه اصلاً فعلیت و تنجّز هردو یکی است و حالا آن هم برای خودش بحثی است و به نظر ما هم فعلیت و تنجّز هردو یکی است و نیاز نیست به چهار قسمت مقام انشاء، مقام ملاک، مقام تنجّز و فعلیت تقسیم کنیم، مقام ملاکات و انشاء و تنجّز و فعلیت یکی است - و قبل از اینکه تنجّز پیدا کند یا قبل از اینکه فعلیت پیدا کند، جلوی تنجّز علم اجمالی را می‌گیرد و وقتی جلوی تنجّز

علم اجمالی را گرفت آن وقت در آن صورت علم اجمالی دیگر سبب برای تنزل حکم نخواهد شد و اضطرار بر آن غلبه می کند و بر آن حاکم است و در این صورت طرف دیگر شبهه بدوی می شود و اصلاً یکی از دو طرف از تحت شبهه خارج می شوند نه اینکه منتفی بشوند، شارع حکم کرده است که برای این کار را انجام بده نه اینکه خودش از بین برود و مرحوم آخوند می فرمودند که در آنجا علم اجمالی در مقام اجمال ولو اینکه أحد طرفین از بین بروند به حال خودش باقی است و بقاء آن به بقاء طرفین نیست و بقاء آن به بقاء نفس است و تا وقتی که علم در نفس و قلب باقی است **وجوب الاحتراز عن الأطراف** وجود دارد.

آنچه که به نظر می رسد همان طوری که قبلاً در جلسات قبل عرض شد شکی در این نیست که شارع گفته است که **يَجِبُ عَلَيْكَ التَّنَاولُ وَلَوْ كَانَ خَمْرًا** ما این را قبول داریم و شکی در این مسئله نداریم و هر چه می خواهد باشد **يَجِبُ عَلَيْكَ التَّنَاولُ** برای این فرد خاص، اما صحبت در این است که آیا حکم شارع به اضطرار در مانحن فیه معارض با حکم شارع به حرمت خمر در مقام انشاء و مقام تنجز است یا معارض نیست؟ چرا اضطرار جلوی تنجز یا فعلیت علم اجمالی را می گیرد؟ چون شارع حکم کرده است بر اینکه اهمیت اضطرار در مقام تنجز و فعلیت راجح بر اهمیت اصل حرمت خمر است، به خاطر این جهت است.

راجح و حاکم بودن مسئله اضطرار، بر حکم اولی شارع

حفظ الأبدان واجب تر از هر چیزی است و انقاذ غریق واجب تر از صلات و صوم است و به واسطه انقاذ غریق صوم باطل می شود اما از نظر شارع در اینجا وجوب صوم راجح است یا انقاذ غریق؟! انقاذ غریق. مسئله اضطرار همین طور مثل انقاذ غریق است و از ناحیه شارع راجح و حاکم است، حاکم بر حکم اولی در عناوین است و در این مسئله شکی نداریم ولی صحبت در این است که آنچه که موجب این حکومت است، عدم جمعیت و اجتماع بین احکام اولیه مترتب بر عناوین و اضطرار است اما اگر بین اضطرار و احکام اولیه و عناوین اولیه تناقض و تضادی نبود هیچ کدام از اینها ارتباطی به دیگری ندارد.

من باب مثال مولا می گوید که **أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ** بعد می گوید **لَا تُكْرَمُ الْفُسَاقُ مِنَ الْعُلَمَاءِ**، زید در اینجا فاسق است و به موجب علمی که زید دارد، حکم به اکرام علما با **لَا تُكْرَمُ الْفُسَاقُ** در تعارض قرار می گیرند و وقتی در تعارض قرار گرفتند ما باید نگاه کنیم که آیا **أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ** از نقطه نظر حجیت و ظهور غالب است یا **لَا تُكْرَمُ الْفُسَاقُ**؟ خب می گوئید که **لَا تُكْرَمُ الْفُسَاقُ** به جهت اظهاریت و تخصیصش حکومت دارد اما فرض کنید زید به عنوان ریاضی، می گوئیم که **أَكْرَمُ الرِّيَاضِيِّينَ مِنَ الْعُلَمَاءِ** وقتی می گوئیم که **أَكْرَمُ الرِّيَاضِيِّينَ** دیگر ارتباطی به **أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ** ندارد و دیگر نمی توانیم بگوئیم که **لَا تُكْرَمُ الْفُسَاقُ مِنَ الْعُلَمَاءِ** با **أَكْرَمُ الرِّيَاضِيِّينَ** تعارض می کند، **لَا تُكْرَمُ الْفُسَاقُ** به علما می خورد و به ریاضیون نمی خورد.

پس زید در اینجا دو عنوان دارد؛ عنوان اول عنوان عالم است و وقتی که زید در تحت عنوان **أَكْرَمُ**

العلماء داخل بشود، لا تُكْرَمُ الفُسَّاقُ مانع می شود یعنی اگر شما خواستید در شب جمعه علما را اطعام کنید یا در شب پنجشنبه علما را اکرام کنید و حالا فرض کنید که یک فاسقی در اینجا بود، اکرامش نکنید [نه اینکه] حالا بزرگواری کنید و فساق را هم اکرام کنید! ولی اگر در شب جمعه می خواهید ریاضیون را اکرام کنید دیگر نمی توانید بگویید که چون لا تُكْرَمُ الفُسَّاقُ مِنَ الْعُلَمَاءِ داریم پس زید نباید بیاید، این مربوط به علما است و لا تُكْرَمُ الفُسَّاقُ شامل آن شده است ولی به ریاضیون چه ارتباطی دارد؟! پس دو عنوان، دو حکم مخالف خود می گیرند.

صحبت ما در اینجا با مرحوم آقای حکیم و [افراد] هم ایده و مبانی ایشان در اینجا این است که آن اضطراری که مانع برای تنجّز احکام اولی است در کجاست؟! آیا اضطرار به همان عنوانی تعلق گرفته است که احکام اولی بر آن عناوین تعلق گرفته است یا نه اضطرار بر آن عنوان تعلق نگرفته و اضطرار بر امر خارجی ولو بآی عنوان کان تعلق گرفته است؟! اضطرار به عنوان بَأَنَّهُ دَوَاءٌ تعلق گرفته است نه به عنوان أَنَّهُ خَمْرٌ. اگر به عنوان أَنَّهُ خَمْرٌ باشد بنابراین دیگر معین و غیرمعین نداریم و دیگر در اینجا معنا ندارد. پس در اینجا اضطرار بَأَنَّهُ مایع تعلق گرفته است خب الآن فرض کنید که شخص از عطش مشرف به هلاکت است و اضطرار دارد و شارع می گوید که تناول این مایع واجب است وَلَوْ كَانَ خَمْرًا، وَلَوْ كَانَ شَرِبْتًا، وَلَوْ كَانَ دَمًا! حتی اگر دم هم باشد و موجب انقاذ باشد، تناول آن هم واجب است پس اضطرار به عنوان تعلق نگرفته است و اضطرار به یک امر خارج تعلق گرفته است، چه منافاتی با حکم اولی دارد؟! منافاتی در اینجا نیست لذا از این نقطه نظر اشکال وارد است.

حالا تا آنجایی که من دیدم همه نسبت به این قضیه این مسئله را به این کیفیت مطرح کردند و این اشکال وارد است. نسبت به مسئله ای که حالا این جلسه می خواستیم بگوییم و فرصت نشد و جلسه بعد بیان می کنیم این است که چطور می شود انسان از مطالب بدیهی و فطری اولیه غفلت کند؟!

اللهم صل علی محمد و آل محمد